



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و چهل



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۱ گنج حضور، بخش سوم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۱

این چه ناشکری و چه بی باکی است؟

تو نمی دانی که نقاشش کی است؟

این چه ناشکری و بی باکی است که در این لحظه می گویی من از عقل کل که تمام کائنات را اداره می کند استفاده نمی کنم و می خواهم از عقل محدود خودم استفاده کنم؟ مگر تو نمی دانی که نقاش و سازنده این بدن، فکر، هیجان و جان تو چه کسی است؟

نکته ۱:

خداوند به ما می گوید تو حق نداری با من ذهنی سبب سازی کنی. قرار است من با «قضا و کُن فکان» از طریق تو فکر و عمل کنم. اما ما می گوییم که من می خواهم پندار کمال و ناموس داشته باشم، دردها را بالا بیاورم و دیده شوم، فضا را باز نمی کنم تا از عقل خداوند استفاده کنم، بلکه می خواهم از عقل محدود خودم استفاده کنم. با بدنم همانیده شوم و آن را خراب کنم. یک جوان بیست ساله، سی ساله معتاد می شود، مواد مخدر، مشروب و سم را به بدنش می ریزد، این ناشکری و بی باکی است.

نکته ۲:

این غذاهای بد شما را چاق و بدنتان را خراب می کند. یک عده ای، فکرهای بد هم می کنند که برحسب همانیدگی هاست، مثلاً انواع و اقسام هیجانان مخرب من ذهنی را هم می خورند و کبر و غرور هم دارند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۲

یا همی دانی و نازی می کُنی؟

قاصدا قلع طِرازی می کُنی؟

*قاصدا: از روی قصد، عمداً

*قلع: مصدر عربی به معنی کندن

*طِراز: زینت و نقش و نگار جامه، جامه فاخر

یا می دانی و نسبت به خداوند حس بی نیازی داری و ناز می کنی؟ می خواهی عمداً هشیاری و معنویت را که زینت اصلی توست، بکنی؟ [سلامتی یک نقش جامه و زینت است. بهترین زینت ما زنده شدن به خدایت و حضور ماست.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۳

ای بسا نازا که گردد آن گناه

افگند مَر بنده را از چشم شاه

ای بسا حس بی نیازی از خداوند در انسان گناه و ناشکری حساب شود، به طوری که چنین گناهی انسان را از چشم شاه، خداوند، یا از چشم شاه زمینی یعنی عارفی چون مولانا می اندازد.

نکته ۱:

گناه یعنی یک چیزی از بیرون به صورت باور، درد و همانیدگی به مرکز انسان آمده است. اولش خیلی خوب است، مثلاً تا ده سالگی، دوازده سالگی ما خیلی نمی توانیم گناه کنیم. بنابراین بهتر است که در ده دوازده سالگی، من ذهنی به وسیله پدر و مادر عاشق از جا کنده و شخم زده شود.

نکته ۲:

خداوند رحمت اندر رحمت است، اما شما همه رحمت‌ها را زیر پا له می‌کنید، چراکه به‌سوی پندار کمال، ناموس، درد و هیروت می‌روید و خودتان خودتان را از چشم شاه می‌اندازید. خداوند می‌گوید که من هر لحظه به انسان رحمت اندر رحمت و پیغام بعد از پیغام می‌فرستم، حتی ناکامش می‌کنم، اما او عین خیالش نیست.

نکته ۳:

عارف چقدر باید به شما بگوید این ابیات را بخوانید و شما نخوانید، این ناشکری تمام است که این همه ما دانش مولانا را پخش کردیم، یک عده‌ای اصلاً توجه نکنند. این‌ها می‌توانند آدم را زنده کنند. انسان می‌تواند به‌وسیله این ابیات به خرابکاری خودش پی ببرد تا روابطش را با بچه، همسر، دوست، برادر، خواهر و به‌طور کلی با مردم و حتی با خودش، بدنش و با فکرهايش خراب نکند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

ناز کردن خوش‌تر آید از شکر

لیک، کم خایش که دارد صد خطر

*خاییدن: جویدن

اگرچه ناز کردن یا احساس بی‌نیازی به خرد و صنع زندگی، به مذاق من‌ذهنی سازگار و از شکر هم خوش‌تر است، اما تو این شکر را نخور چراکه خطرات زیادی دارد.

«بیت هندسی»



نکته: من ذهنی می گوید که من می توانم خرد زندگی و عقل کل را که همه کائنات را اداره می کند کنار بگذارم و با عقل محدود خودم به صورت پندار کمال و من ذهنی زندگی خودم و دیگران را هم اداره کنم و به خرد و صنع زندگی هم احتیاجی ندارم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۵

ایمن آبادست آن راه نیاز

ترک نازش گیر و، با آن ره بساز

راه نیاز و فضاگشایی و احتیاج به صنع و راههایی که از زندگی می آید زندگی تو را با حس امنیت آبادان می کند. ناز کردن را ترک کن و با راه خرد زندگی و فضاگشایی بساز؛ ناز زندگی را بکش، مطابق «قضا و کُن فکان» عمل کن، سبب سازی ذهنی و امتحان کردن خدا را دور بینداز هرچند با درد همراه باشد.

«بیت هندسی»

نکته: شما باید ناز کردن را ترک کنید. این که شما بگویید «نمی دانم» و این درد داشته باشد، این که قبول کنید که عقل من ذهنی به درد نمی خورد، این که شما نباید آداهای من ذهنی را دریابید که من شکسته شدم، من این را می خواهم و اگر به من ندهند می رنجم، من یک تافته جدا بافته هستم، همه مردم باید همه چیز به من بدهند اما من هیچ چیز به مردم نمی دهم، شما باید از این آداهای و از این پندارها بیرون بیایید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۶

ای بسا نازآوری زد پَر و بال

آخر الامر، آن بر آن کس شد و بال

چه بسا کسانی که نسبت به خداوند ناز آوردند و حس بی نیازی کردند، با من ذهنی پَر و بال زدند و فکر و عمل کردند، اما سرانجام همین حس بی نیازی و فکر و عمل به وسیله سبب سازی، آن ها را به بدبختی و به خاک سیاه نشاند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۷

خوشیِ نازِ ار دمی بفرازدَت

بیم و ترسِ مُضمرش بگدازدَت

*مُضمر: پوشیده و پنهان شده

گرچه خوشی و لذتِ نازِ کردن، حس بی‌نیازی از خداوند و از عارفانی مثل مولانا، تو را به صورت «من» بلند می‌کند و می‌گوید که من می‌دانم، من بلد هستم، اما آن ترسِ پنهان درونت وجود دارد و تو را می‌گدازد.

نکته:

بعضی مواقع‌ها شما می‌بینید که نگران هستید، اضطراب دارید، خوابتان نمی‌برد، بلند می‌شوید راه می‌روید و نمی‌دانید چرا. این همان ترسِ پنهان است که نشان می‌دهد یک چیز پنهانی در مرکزتان است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۸

وین نیازِ ارچه که لاغر می‌کند

صدر را چون بدرِ انور می‌کند

*صدر: سینه، قلب

اگرچه حس نیاز، این که در این لحظه صفر شوید و فضا را باز کنید، شما را نسبت به من ذهنی لاغر می‌کند، اما سینه و درون شما را مثل ماه شب چهارده نورانی می‌کند.

نکته:

شما همیشه باید به خداوند و عقل او حس نیاز کنید، و لو این که من ذهنی را لاغر می‌کند و شما دیگر براساس همانیدگی‌ها دیده نمی‌شوید و برحسب زیبایی، همسر، فرزند، دوست، مال، دانش، مقام‌های دنیوی، سیاسی، دینی و اجتماعی خود را به مردم یا خودتان ارائه نمی‌کنید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۹

چون ز مُرده زنده بیرون می‌کشد

هر که مُرده گشت، او دارد رَشد

*رشد: به راه راست رفتن

خداوند از مُرده من ذهنی، زنده بودنِ خودش و زندگی را به صورت انسان بیرون می‌کشد؛ بنابراین هر کسی که لحظه به لحظه نسبت به من ذهنی لاغرتر و کوچک‌تر شود، هدایت پیدا می‌کند.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

چون ز زنده مُرده بیرون می‌کند

نفس زنده سویی مرگی می‌تند

*می‌تند: از مصدر تنیدن، در این جا یعنی می‌گراید.

چون خداوند از خودش که زندگی جاوید است، می‌خواهد مُردگی من ذهنی را بیرون کند، بنابراین من ذهنی را طوری برنامه‌ریزی کرده‌است که دائماً خودکشی می‌کند و حول و حوش مرگ می‌تند. «بیت هندسی»

نکته:

با من ذهنی هر فکری و هر کاری می‌کنیم، داریم به‌سوی مرگ خودمان می‌رویم، می‌خواهیم خودمان را از بین ببریم و به اموال و بدنمان لطمه بزنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۱

مُرده شو تا مَخْرَجُ الْحَيِّ الصَّمَدِ

زنده‌ای زین مُرده بیرون آورد

*مَخْرَجُ الْحَيِّ: بیرون‌آورنده زنده

بنابراین لحظه‌به‌لحظه نسبت به من ذهنی بمیر تا بیرون‌آورنده زندگی بی‌نیاز یعنی خداوند، زندگی را از مرده من ذهنی بیرون آورد.

«بیت هندسی»

نکته ۱:

ما هم زندگی بی‌نیاز هستیم. اگر نیازمندیم، هنوز عملاً از جنس خداوند نشدیم.

نکته ۲:

هر کس این سه بیت را واقعاً بفهمد و روی آن مراقبه کند، شاید یک ماه روی این سه بیت کار کند، خیلی چیزها را می‌تواند بفهمد.

قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۹۵

«إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكَمُ اللَّهُ فَأَنْتَى تُؤْفَكُونَ.»

«خداست که دانه و هسته را می شکافد، و زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده بیرون می آورد. این است خدای یکتا. پس، چگونه از حق منحرفتان می کنند؟»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۲

دی شوی، بینی تو اخراج بهار

لیل گردی، بینی ایلاج نهار

*دی: زمستان

*لیل: شب

*ایلاج: وارد کردن، درآوردن چیزی در چیز دیگر

*نهار: روز

ای انسان، اگر نسبت به من ذهنی زمستان شوی، یعنی بر حسب همانیدگی ها شکوفا نشوی، در این صورت بهار حضور در تو به وجود می آید، فضا باز می شود و تو به خداوند شکوفا می شوی.

همچنین اگر نسبت به من ذهنی شب شوی و بگویی نمی دانم، سبب سازی خود را بی عقلی بدانی و آگاه شوی که صنع زندگی در تو وجود ندارد، در این صورت برآمدن روز را می بینی؛ یعنی خورشید حضور از درونت طلوع می کند و صبح می دمد.

نکته ۱:



تاکنون فکر می‌کردم من ذهنی، جوانی، زیبایی و موفقیت برحسب همانیدگی‌ها بهار است، ولی اشتباه بود و این‌ها بهار من نیستند؛ بهار من وقتی شروع می‌شود که به «قضا و کُن فکان» دل بدهم، درون من گشوده شود و به خداوند زنده شوم.

نکته ۲:

«شب» همان دانش من ذهنی‌ست که من آن را خیلی مهم می‌دانستم. اکنون که فهمیده‌ام توهم است به آن توجه نمی‌کنم و در عوض به «قضا و کُن فکان» امید می‌بندم و فضا را باز می‌کنم. می‌بینم که از داخل این فضا، روز خودش را به من نشان می‌دهد. بنابراین روز من وقتی‌ست که خدا به صورت خورشید از درون من طلوع کند و من هرچه بیشتر دید ذهن را بی‌ارزش کنم و از اثر بیندازم، این خورشید بالاتر می‌آید.

نکته ۳:

ایرانیان به این دلیل شب چله یا یلدا را که طولانی‌ترین شب سال است جشن می‌گیرند که اگر انسان به این بینش بیدار شود که فرمانروا خداوند است و بدون رفتن به سبب‌سازی فضا را باز کند، آن لحظه طولانی‌ترین شب اوست که به روز اضافه می‌شود یعنی مرتب فضا گشوده‌تر می‌گردد.

نکته ۴:

شب نماد ذهن و گرفتار شدن در آن است. پس از فرارسیدن شب یلدا در درون انسان، این شب بودن کم شده و به تدریج روزها بلند و بلندتر می‌شوند.

نکته ۵:

شما باید روز به روز یعنی لحظه به لحظه در خودتان ببینید که روز حضور طولانی‌تر و زیادتر شده و مقدار شب کمتر می‌شود؛ تا به نوروز برسید که جشن دیگر ایرانیان است. در نوروز شب و روز یکسان می‌شود.

نکته ۶:

در جشن شب یلدا «انار» نماد یکتایی بزرگ است. خداوند یک فضای جمع کننده است و تمام انسان ها را که از یک هشیاری هستند با زنده کردن به خودش، همچون دانه های انار در داخل خودش قرار داده است. به طوری که این دانه ها هم با هشیاری ارتباط دارند و هم به یکدیگر مربوط هستند.

نکته ۷:

ما باید یکتایی با خداوند و دیگر انسان ها را حس کنیم، آن هم با بیدار شدن به این که این لحظه پایان شب طولانی ما در ذهن بود و این طولانی ترین شب ما بود. پس از این باید روزهای ما بلندتر شوند، یعنی نور درون ما با بازتر شدن فضا بیشتر شود تا به نوروز برسیم که با آمدن آن حالمان متحول گردد، یعنی از هشیاری جسمی به بهترین حال که هشیاری حضور است، تبدیل شویم.

قرآن کریم، سوره حج (۲۲)، آیه ۶۱

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»

«این بدان سبب است که خدا از شب می کاهد و به روز می افزاید و از روز می کاهد و به شب می افزاید. و خدا شنوا و بیناست.»

توضیح آیه:

خداوند از شب من ذهنی می کاهد و به روز زنده شده خودش می افزاید. همچنین از روز من ذهنی که فکر می کند همان شکوفا شدن و با سبب سازی دیدن است، می کاهد و به شبی که نمی شناسد و صُنْع و «قضا و کُنْ فکان» است، می افزاید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۳

بَر مَکَن آن پَر که نپذیرد رُفو

روی مَخْراش از عزا، ای خوبِرو

*رُفو: دوختن پارگی و سوراخ لباس

ای انسان، هربار که با یک چیزی همانیده می‌شوی، یک مقدار از معنویت و هشیاری حضور خود را در آن چیز و یا در یک درد سرمایه‌گذاری می‌کنی. این کار را نکن، زیرا درحقیقت با هر همانیدگی یک پَر حضور خود را کنده‌ای و نمی‌توانی آن را رفو کنی. هر دفعه که همانیده می‌شوی و هر صورتی که به مرکزت می‌آید تو را به عزا می‌نشاند و روی حضور خود را با ناخن می‌تراشی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۴

آن چنان رویی که چون شمس ضحاست

آن چنان رُخ را خراشیدن خطاست

خراشیدن روی حضور که مانند آفتاب تابان است خطاست؛ یعنی آوردن چیزها به مرکز، دچار غم و غصه شدن و عرصه را بر هشیاری خدایی تنگ کردن که وضعیت کنونی ما در ذهن است، اصلاً درست نیست.

قرآن کریم، سوره شمس (۹۱)، آیه ۱

«وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا.»

«سوگند به آفتاب و روشنی‌اش به هنگام چاشت.»

توضیح آیه:

منظور از شمس ضحا آفتابی ست که در صبح ما از مرکزمان بالا می‌آید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۵

زخمِ ناخن بر چنان رخ کافری ست

که رُخ مه در فراق او گریست

زخمِ ناخن کشیدن بر رخ خدایتِ خود کافری ست؛ وقتی ما چیزها را به مرکزمان گذاشته‌ایم، پر از درد شده‌ایم و برای آن‌ها سوگواری می‌کنیم، بر رخ خدایت و رخ چون آفتاب تابان خود زخم می‌کشیم. هر همانیدگی یک ناخن کشیدن به روی زیبای خدایت ماست. زیباترین چیزهای عالم در فراق آن رخ زیبا که زنده شدن به حضور، خداوند و عشق است، می‌گیرند. یعنی همه چیز در این جهان آرزو می‌کند که به بی‌نهایت و به ابدیت خداوند زنده شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۶

یا نمی‌بینی تو روی خویش را

ترک کن خوی لجاج‌اندیش را

*لجاج‌اندیش: ستیزه‌اندیش

ای انسان، اگر تو واقعاً آن رخ زیبای حضور را نمی‌بینی و فقط من‌ذهنی را می‌بینی، این عادت و خوی ستیزه‌اندیش من‌ذهنی را رها کن. [منظور از خوی لجاج‌اندیش من‌ذهنی احمق بودن، زندگی خواستن از همانیدگی‌ها، شیره کشیدن از چیزهای این جهانی، لطمه زدن به خود و بیدار نشدن است.]

نکته:

نگه داشتن این خوی مرگ‌اندیش و خرابه‌اندیش من‌ذهنی و زنده نشدن به نیروی سازندگی عقل کل، اوج ناشکری و بی‌باکی در برابر خداست. خدایی که ترسیم‌کننده و خلق‌کننده هر لحظه زندگی ست و تو خودت را با بی‌عقلی من‌ذهنی از آن محروم کرده‌ای.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام

منابع: برنامه ۹۹۱ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۱ گنج حضور، بخش چهارم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۹۹

این ترازو بهر این بنهاد حق

تا رود انصاف ما را در سَبَق

*سَبَق: نیروی ازلی، فضای یکتایی، فضای همه امکانات

خداوند به این دلیل یک ترازو گذاشته است که در این لحظه قانون زندگی به انصاف و به عدل اجرا شود. تا ببینیم که هشیاری جسمی در ما زیاد است یا هشیاری حضور.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۰

از ترازو کم کنی، من کم کنم

تا تو با من روشنی، من روشنم

[خداوند خطاب به انسان می گوید] وقتی هشیاری جسمی و بی عقلی و حماقت من ذهنی را زیاد می کنی، از عقل من محروم می شوی؛ اما همین که فضا را باز می کنی و هشیاری حضور در تو بیشتر از هشیاری جسمی می شود، رحمت و عقل مرا با فضای گشوده شده می پذیری و با من روشن می شوی، من هم رحمتم را به تو می دهم و تو را روشن می کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۴

آن بهاران مُضَمَر است اندر خزان

در بهار است آن خزان، مگریز از آن

*مُضَمَر: پنهان کرده شده، پوشیده



بهارِ حضور تو در خزانِ من ذهنی پنهان شده است؛ بنابراین تو بیا خزان شو و بهارت را ببین و از خزان شدن نسبت به من ذهنی نگریز.

نکته:

اگر شما جوان بیست ساله هستید و به نظر خودتان دارید نسبت به همانندگی ها شکوفا می شوید، هر چند همه دارند خودشان را نشان می دهند، شما نشان ندهید.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۵

همره غم باش، با وحشت بساز

می طلب در مرگِ خود عمرِ دراز

ای انسان، همراه غم و درد هشیارانه باش و با وحشتناک بودنِ آن بساز و در مرگِ من ذهنی خود، عمرِ درازِ جاودانگی را طلب کن.

«بیت هندسی»

نکته ۱:

ناز نکردن و ساختن با حس نیاز نسبت به خداوند خیلی مهم است، اما بعضی مواقع خیلی سخت و ترسناک می شود، چون ما خوی لجاج اندیش و من ذهنی چغری داریم که لج می کند و به سادگی نمی رود. باید فضاگشایی و صبر کنیم تا این عادت های ما عوض شوند.



نکته ۲:

به هم ریختن پارک ذهنی و برداشتن کنترل از روی مردم برای ما ترسناک است، توکل به خدا ترسناک است، زیرا ما تابه حال به منیت، سبب سازی و کنترل خودمان توکل کرده ایم، ما فکر می کنیم اگر کنترل را از روی همسر و بچه مان برداریم گن فیکون و قیامت شده و همه چیز خراب می شود؛ درحالی که همه چیز درست می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۶

آنچه گوید نفسِ تو کاین جا بد است

مَشْنَوْش، چون کار او ضد آمده ست

ای انسان، هر چیزی را که من ذهنی ات بگویم بد است بدان که درحقیقت خوب است. بنابراین اصلاً به حرفش گوش نکن زیرا کار او مخالف و ضدِ کارِ خداییت است.

«بیت هندسی»

نکته ۱:

شما باید بیت های مولانا را بخوانید، اگر برعکس سبب سازی شما، عقیده شما و باورهای شما می گوید، شما آن را قبول کنید و بگویید «نمی دانم.» هرچند من ذهنی تان می خواهد بگوید «می دانم.»

نکته ۲:

هر کسی به شما ایراد می گیرد و انتقاد می کند قبل از این که واکنش نشان دهید، فضا را باز کنید و تأمل کنید، شاید آن ایراد در شما وجود داشته باشد. هر چیزی که به ناموس ما برمی خورد، عیب ما همان جاست. باید خدا را شکر کنیم که یک عیبی را به ما می گوید.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۷

تو خلافتش کن که از پیغمبران

این چنین آمد وصیت در جهان

تو خلاف آن چیزی که نفست می گوید عمل کن، برای این که وصیت پیغمبران این بوده که تو خلاف حرف های من ذهنی یا نفست عمل کن.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۸

مشورت در کارها واجب شود

تا پشیمانی در آخر کم بود

مشورت در کارها با آدم های زنده شده به خداوند مثل مولانا یا با عاشقان واجب است، تا انسان با سبب سازی من ذهنی عمل نکند و سرانجام پس از چندین سال کار، پشیمانی کم شود.

نکته:

اگر شما به عنوان دانش آموز کلاس مولانا در هر سنی که هستید با ابیات قرین شوید و مرتب آن ها را تکرار کنید، سرانجام زیر بار مسئولیت بروید که آن ها را بنویسید، رویشان تأمل کنید و به آن ها عمل کنید، بعد ذهنی و معنوی تان به کار می افتد و حالتان خوب می شود. اگر مقداری هم ورزش کنید و بدنتان را به کار بیندازید، ورزش روی شما اثر می کند. همچنین اگر غذای خوبی بخورید و خودتان را با چیزهایی که من ذهنی یادتان داده مسموم نکنید، در این صورت تغییرات عالی در خود خواهید دید و زندگی تان در عرض دو سه ماه اصلاح می شود.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۵

هر که داد او حُسنِ خود را در مَزاد

صد قضایِ بدِ سوی او رو نهاد

*مَزاد: مُزایده و به معرض فروش گذاشتن

هر کس براساس یک همانیدگی حُسن و زیبایی خود را در معرض فروش بگذارد، مثلاً بگوید پول، هیکل یا زیبایی ام را ببینید، از طرف زندگی صد حادثهٔ بد به سوی او می آید.

نکته:

شما نباید گول مردمی را بخورید که خودشان را می فروشند و با تقلید کردن خودتان را بفروشید؛ چون شما از درون با زندگی در ارتباط هستید نه با مردم، بنابراین کار آن ها روی شما اثری ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۶

حیله ها و خشم ها و رشک ها

بر سرش ریزد چو آب از مَشک ها

چنین شخصی حیله ها، خشم ها و حسادت های مردم بر سرش می ریزد، مانند این که از مَشک آب می ریزند؛ یعنی مردم علیه او توطئه و حیله می کنند، خشمگین می شوند و نسبت به او غیرت و حسد پیدا می کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۷

دشمنان او را ز غیرت می دَرند

دوستان هم روزگارش می بَرند



دشمنانش از حسادت او را می‌درند و دوستانش هم که عشقی نبوده و من‌ذهنی هستند، وقتش را تلف می‌کنند و چیزی از آن‌ها برنمی‌آید.

نکته ۱:

اگر شما براساس یک همانیدگی مثلاً زیبایی بلند شوید و بگویید من زیبا هستم، نزدیک‌ترین دوستان شما را نمی‌خرد. او از روی حُقه‌بازی با شما دوست است و هر لحظه در دلش می‌گذرد که ای کاش این‌قدر زیبا نبود، خداوند این زیبایی را از تو بگیرد.

نکته ۲:

مولانا توصیه می‌کند شما براساس یک همانیدگی خودتان را نفروشید یعنی پز ندهید، مقایسه نکنید و به کسی ثابت نکنید من از تو برترم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۷

مرغِ خویشی، صیدِ خویشی، دامِ خویش

صدرِ خویشی، فرشِ خویشی، بامِ خویش

ای انسان، تو هر لحظه به‌عنوان آلت و امتداد خدا مرغِ خودت هستی و باید براساس خودت پرواز کنی، یعنی فارغ از وابستگی‌ها و همانیدگی‌ها به ذاتِ خودت زنده شده و از دنیا جدا شوی و چیزی در مرکزت نباشد، کسی را به مرکزت نیاوری که به دامِ بیندازی و شکار او شوی بلکه باید دامِ خودت را بیندازی و خودت را صید کنی، تو مرکز و سینه‌خویش و فرش و بامِ خودت هستی، بزرگ و کوچکِ خودت هستی و در یک کلام همه‌چیزِ خودت خودت هستی.



نکته ۱:

مفهوم کلی بیت این است که چون ما امتداد خدا در جسم هستیم، باید تمامی خاصیت‌های خداوند را نیز داشته باشیم، یعنی باید فارغ از وابستگی‌ها و همانندگی‌ها براساس زندگی، خداییت و ذات خود زنده شده و از دنیا جدا شویم.

نکته ۲:

اگر شما مرغ همسر یا فرزندان شوید، باید براساس آن‌ها پرواز کنید. همچنین اگر غیر از خودتان را به دام بیندازید، با ذهنتان آن را از بیرون به مرکزتان آورده و شکار او می‌شوید.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۲۰

تو همه طمع بر آن نه، که در او نیست امیدت

که ز نومیدی اول تو بدین سوی رسیدی

ای انسان، تو همه طمع و امیدت را بر فضای گشوده شده و خداوند بگذار که به صورت عدم در مرکزت ظاهر می‌شود، نه بر چیزهایی که از آن‌ها زندگی خواستی و تو را ناامید کردند و حالا به دلیل همین ناامیدی‌ها و بی‌مرادی‌ها به این جا رسیدی که اشعار مولانا را بخوانی. [اکنون هشیارانه ناامید شو که دنیا و همانندگی‌ها به تو زندگی نمی‌دهند و طمع و امید زندگی گرفتن از این‌ها را قطع کن.]

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام



منابع: برنامه ۹۹۱ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

